

مالتوزیان‌یسم و مارکسیسم

دکتر احمد کتابی*

«مارکس و مالتوس هرگز همدیگر را ندیدند: در آن هنگام که اولی شانزده سال پیش نداشت، دومی رخت از جهان بریسته بود. لیکن نبرد تن به تن آنان متجاوز از یک قرن است که تاریخ بشریت را تحت‌الشعاع خود قرار داده است... این دو جنگاور همیشگی، این دو برادر انعطاف‌ناپذیر، به‌طور مداوم رو در روی هم به جدال برمی‌خیزند.»
«مالتوس می‌خواست سنگینی بار فقیران را به نفع ثروتمندان کاهش دهد و مارکس سنگینی بار دولتمردان را به نفع تهیدستان»

«آلفرد سووی»^(۱)

تضاد آشکار نظریات مارکس و مالتوس در زمینه مسأله جمعیت و اختلاف‌نظر شدیدی که بعد از مارکس بین پیروان او در این خصوص پدید آمد، موضوع پژوهشها و بررسیهای فراوانی قرار گرفته است که در صدر آنها باید از دو کتاب ارجمند: «مالتوس و دو مارکس» Malthus et les deux Marx و «مالتوس و دو مائو» Malthus et les deux Maos - که هر دو از آثار آلفرد سووی جمعیت شناس و اقتصاددان نامدار فرانسوی است - یاد کرد.

در این بررسی، هدف ما معرفی، نقد و یا تلخیص کتابهای مذکور نیست بلکه می‌خواهیم با استفاده از آنها و نیز مراجعه مستقیم به متون اصلی مارکسیستی و آرایه نقل قول‌هایی مستند، نخست اصول نظریه جمعیتی مارکس و وجوه افتراق آن را با نظریه مالتوس تشریح کنیم و سپس به تجزیه و تحلیل اختلاف‌نظرها و تعارض‌هایی بپردازیم که سرانجام به تجدید نظری بنیادی در دیدگاههای مارکسیستها نسبت به مسأله جمعیت منجر شد.

وجوه اصلی افتراق نظریات مالتوس و مارکس :

در آغاز این بررسی، جای آن دارد که به اختلاف نظر اساسی مارکس با مالتوس در مورد منشأ فقر اشاره شود:

چنانکه می‌دانیم مالتوس، علت و عامل اصلی مصایب اجتماعی بشر را در توانایی خارق‌العاده‌ی وی برای تولید مثل و فقدان دوراندیشی او در این خصوص جستجو می‌کرد. به اعتقاد او، موجب و منشأ عمده فقر و تیره‌روزی انسانها، افزایش زیاد از حد نفوس - بویژه در بین طبقات بی‌بضاعت - است که با آهنگی سریع‌تر از تولید مواد غذایی صورت می‌گیرد. به این ترتیب، مالتوس، برای فقر، بنیاد و منشأی زیستی یا طبیعی قایل است و از این رو، می‌توان او را از جمله طرفداران «نظریه (فلسفه) طبیعی فقر»^(۲) به‌شمار آورد. به گفته خود وی:

«علت مورد نظر من، تمایل دایم موجودات زنده به افزایش نوع خود بدون توجه به مقدار غذایی است که در دسترس آنهاست.»

وی نظریه ویلیام گودوین را که قایل به کاهش تدریجی میل جنسی در نوع انسان - به موازات پیشرفت تمدن - است مردود می‌شمارد و چنین استدلال می‌کند:

«آقای گودوین در این فرض خاطر جمع است که بالاخره میل آمیزشی میان دو جنس فرو خواهد نشست... وی بزرگترین دلیل تکامل‌پذیری انسان را از پیشرفت عظیمی که از زمان بربریت نصیب بشر شده، نتیجه می‌گیرد... در صورتیکه از آن زمان تا به حال، هیچ‌گونه فروکشی خاصی در میل آمیزشی زن و مرد حاصل نشده و امروز به همان قوت هزار یا چهار هزار سال پیش باقی است.»

به عقیده مالتوس، این واقعیت تلخ و انکارناپذیر، مشکلات غیرقابل حلّی را در مسیر تکامل اجتماع پدید می‌آورد. «هیچ اصلاح ممکن‌الوصولی نمی‌تواند قوانین طبیعت را درهم بشکند و موانعی را که بر سر راه اجتماعات موجود قرار دارد و نمی‌گذارد که خلائق در نعمت و خوشبختی و فراغت زندگی کنند و بی‌دغدغه خیال، معیشت خود و خانواده‌شان را فراهم نمایند از میان بردارد.»^(۳)

مارکس با این نظر مالتوس یکسره مخالف است. به اعتقاد او، علت و منشأ اساسی

فقر و فلاکت را باید در نظام اجتماعی (حاکمیت سرمایه‌داری) جستجو کرد و بنابراین می‌توان وی را از شمار مبلغان «نظریه (فلسفه) اجتماعی فقر» محسوب کرد. بنا به استدلال مارکس: این نظام اجتماعی و نه طبیعت است که تولید و افزایش آرزاق و خواری را محدود می‌سازد. بدین ترتیب، مشکل زیادی جمعیت یک مسأله مطلق که در همه جوامع قابل تحقق باشد نیست و ما نمی‌توانیم از قانونی کلی و جهان‌شمول - که در مورد همه زمانها و مکانها صادق باشد - سخن بگوییم. مشکل فزونی جمعیت، در واقع امر، زائیده و نتیجه سرمایه‌داری و از عوارض آن است^(۴) و «استقرار رژیم اشتراکی - که موجب برقراری «اقتصاد وفور» خواهد شد - می‌بایستی خطر پیدایش «جمعیت‌افزودگی» (مشکل زیادی جمعیت) را خواه به‌طور مطلق» یا «نسبی» از بین ببرد. مارکس در جایی دیگر از کتاب «سرمایه» خود، ارایه نظریه مالتوس را به‌منزله تلاشی در جهت توجیه منافع طبقات حاکم در نظام سرمایه‌داری تلقی می‌کند:

«... اما بسیار راحت‌تر بود و با منافع طبقات حاکم بیشتر وفق می‌داد که مالتوس به‌عنوان یک کشیش واقعی، این «جمعیت‌افزودگی» را به عوض آنکه از طریق قوانین تاریخی تولید سرمایه‌داری توضیح دهد، به قوانین جاودانی طبیعت و عواملی که منشأ زیستی دارند مربوط سازد»^(۵)

برای اینکه مفهوم استدلال مارکس در این زمینه، بهتر روشن گردد، لازم است به یکی از مفاهیم کلیدی مارکسیسم - نظریه ارزش اضافی - اشاره شود:

ارزش اضافی و مسأله جمعیت :

مارکس، به‌منظور ارایه نظریه ارزش اضافی، کار را به دو شکل - یا دو مفهوم - متمایز، تفکیک می‌کند:

۱. «عمل کار» Le Travail-action (به آلمانی Arbeitskraft) که مراد از آن، مقدار نیرو یا انرژی است که کارگر در ازای دریافت مزد، در اختیار کارفرما قرار می‌دهد.
۲. «نتیجه کار» Le Travail-resultant (به آلمانی Arbeitsproduct) که مقصود از آن «کار متبلور» و یا به تعبیر ساده‌تر محصول و ثمره کار کارگر است که کارفرما

آن را در بازار به فروش می‌رساند.

و جان کلام اینجاست که ارزش این دو شکل کار برابر نیست و مابه‌التفاوت آنها، در واقع همان «ارزش اضافی» Plus Value است که به نظر مارکس، منشأ و سرچشمه سود کارفرما در نظام سرمایه‌داری به‌شمار می‌رود. به‌گفته مارکس:

«کارگر برای ارباب (کارفرمای) خود، همیشه بیش از هزینه‌ای که برای اجتماع دارد، تولید می‌کند» (۶)

و یا به عبارت دیگر، آنچه کار «خلق» می‌کند، بیش از چیزی است که برای «تولید» کار مصرف شده است. (۷)

بنابر آنچه گفته شد، نظریه ارزش اضافی را می‌توان به‌شرح زیر خلاصه کرد: (۸)
اولاً: کارفرما ثمره و حاصل کار کارگر را برحسب ارزش یا قیمت جاری آن در بازار به فروش می‌رساند.

ثانیاً: مزدی که کارفرما به کارگر پرداخت می‌کند فقط کفاف حداقل معیشت او را می‌دهد (مقتبس از قانون آهنین (مفرغ) دستمزدهای فردیناند لاسال (۹)).

ثالثاً: ارزش مواد لازم برای اعاشه - و یا به تعبیر دقیق‌تر «تأمین حداقل معیشت» - کارگر کمتر از ارزش محصول کار اوست. (۱۰)

ماحصل کلام اینکه: استثمار و بهره‌کشی، عنصر اجتناب‌ناپذیر و ضروری نظام سرمایه‌داری است تا آنجا که بنا به گفته مارکس: حتی «انسان دوست‌ترین کارفرما نیز، اگر در جستجوی سود و لذا ارزش اضافی نباشد، نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد...» (۱۱)
برای پیگیری استدلال مارکس در این خصوص، ضروری است به دو اصطلاح دیگر متداول در مارکسیسم اشاره شود:

سرمایه متغیر و سرمایه ثابت :

مارکس در نخستین جلد کتاب «سرمایه» دو نوع سرمایه را از یکدیگر متمایز می‌سازد: یکی «سرمایه متغیر» یعنی حجم پولی که مصروف استخدام کارگران می‌شود و از لحاظ نظری، تنها سرمایه بارور محسوب می‌گردد؛ زیرا تنها پولی است که مولد ارزش

اضافی است و دیگری «سرمایه ثابت» یعنی وجوهی که به خرید مواد اولیه و بویژه ابزار و ماشین آلات اختصاص می‌یابد و از جنبه نظری غیر بارور به‌شمار می‌رود. اولی به این سبب «متغیر» نامیده می‌شود که به تناسب استخدام نیروی کار تغییر می‌پذیرد و یا به تعبیر دقیق‌تر، افزایش می‌یابد و دومی از آن جهت «ثابت» قلمداد می‌گردد که در فرایند تولید تغییر نمی‌کند. اولی سرمایه زنده است و دومی سرمایه مرده: (۱۲)

«سرمایه [ثابت] کار مرده‌ای است که همچون موجودی خون‌آشام، تنها با مکیدن خون کار زنده (سرمایه متغیر) جان می‌گیرد و قوت جاننش به همان اندازه که خون بیشتری بمکد، بیشتر است» (۱۳)

پس از این توضیح، اکنون، به ادامه بحث قبل می‌پردازیم:
گفتیم که سود کارفرما اصولاً ناشی از ارزش اضافی حاصل از کار کارگر است. بنابراین، به‌نظر مارکس، نفع و مصلحت کارفرمایان قاعداً اقتضاء می‌کند که هر چه بیشتر به «سرمایه متغیر» بیفزایند یعنی تعداد بیشتری کارگر استخدام کنند و از «سرمایه ثابت» یعنی ماشین‌آلات و ادوات و وسایل تولید بکاهند؛ یا به عبارت دیگر، روشها و سیستم‌های «کاربر» Labour-Intensive را - که به نیروی انسانی زیادتری احتیاج دارد - بر روشهای «سرمایه‌بر» Capital-Intensive - که نیازمند به نیروی انسانی کمتری است - ترجیح دهند زیرا در هر حال:

«حجم کل ارزشهایی که نصیب سرمایه‌دار می‌شود، از جمله ارزش اضافی، منحصرأ برحسب تعداد کارگرانی که وی استثمار می‌کند، تعیین می‌شود» (۱۴)

ولی باید توجه داشت که این تمایل کارفرما به ترجیح شیوه‌های کاربر، با یکی دیگر از لوازم و مقتضیات نظام سرمایه‌داری برخورد می‌کند زیرا از طرف دیگر، کارفرما ناچار است برای عقب‌نماندن از قافله، از روشها و اختراعات جدید که نتیجه پیشرفت‌های علمی و تکنیکی است استفاده کند زیرا در غیر این صورت، رقبای او - در جریان رقابت‌کشنده‌ای که بر نظام سرمایه‌داری حاکم است - وی را از صحنه فعالیت اقتصادی بیرون خواهند راند و موجبات ورشکستگی او را فراهم خواهند آورد. این مسأله، درحقیقت، یکی از تناقضات نظام سرمایه‌داری - و یا به تعبیر آندره پیترو یکی از

تناقض‌های تحلیل مارکسیستی است. به گفته خود مارکس در «سرمایه»:

«تکامل تولید سرمایه‌داری همواره ایجاب می‌کند که مقدار سرمایه مصرف در یک مجتمع صنعتی مدام افزایش یابد و رقابت، قوانین نهفته در سرمایه‌داری را برای هر سرمایه‌دار منفرد، به مثابه قوانین خارجی ملموس می‌سازد و وی را ناگزیر می‌کند که برای صیانت سرمایه خویش، آن را مدام گسترش بخشد...»

در اعلامیه کمونیستی Communist Manifesto نیز، همین نکته، دیگر بار مورد تأکید قرار گرفته است:

«بورژوازی نمی‌تواند زندگی کند مگر آنکه مدام ابزار تولید را انقلابی کند و از آنجا (به واسطه آن)، روابط تولید را و با آنها تمامی روابط جامعه را...»^(۱۵)

حاصل سخن این‌که: منطق سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که سرمایه‌داران و کارفرمایان، علیرغم این واقعیت که می‌دانند استفاده هر چه بیشتر از عامل کار - نیروی انسانی - برای آنها منشأ سود زیادتر است، به حجم سرمایه ثابت (ماشین‌آلات) بیفزایند و از میزان سرمایه متغیر یعنی از تعداد کارگران بکاهند و یا به عبارت دیگر ماشین را جایگزین نیروی کار بنمایند:^(۱۶)

«اگر قبول کنیم که افزایش سرمایه ثابت تنها در صورتی امکان‌پذیر است که سرمایه متغیر کاهش یابد یا به عبارت دیگر، سرمایه لازم برای پیشرفت فنی باید از صندوق پرداخت مزد کارگران برداشت شود، پس انتظار دیگری نمی‌توان داشت و بین نیروی ماشین و قوت بازوی کارگر، رقابتی سهمگین درگیر است و در این مبارزه، شکست انسان از پیش معلوم است»^(۱۷)

بر اثر جریان مذکور، بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه کارگر، امکان اشتغال را از دست می‌دهد و به «زائد و اضافه بر سازمان شدن» محکوم می‌گردد. بدین ترتیب، در نظام سرمایه‌داری، یک «جمعیت‌افزودگی (زیادی جمعیت) نسبی»^(۱۸) یک بیکاری دایمی و یک «سپاه ذخیره صنعتی» گاه «مواج»، گاه «پنهان» و گاه «راکد» پدید می‌آید که فشاری دایمی بر طبقه کارگر وارد می‌آورد.^(۱۹) بر اثر پیدایش این «سپاه ذخیره صنعتی» خطر بیکاری - همچون شمشیر دم‌وکس - پیوسته کارگران شاغل را در معرض تهدید و

دستمزدها را در مسیر تنزل قرار می‌دهد.

از آنجا که مفهوم «سپاه ذخیره صنعتی»^(۲۰) با نظریه جمعیتی مارکس ارتباطی نزدیک دارد، بی‌مناسبت نیست به بررسی جداگانه آن پرداخته شود:

سپاه ذخیره صنعتی (ارتش احتیاطی کار):

از دیدگاه مارکس، «سپاه ذخیره صنعتی» - یا به تعبیر دیگری که خود وی به کار برده: «مازاد نسبی جمعیت» - متشکل است از کارگران بیکاری که با رقابت فعال خود در بازار کار، فشاری پیوسته و کاهنده بر سطح دستمزدها وارد می‌آورند.

به‌گفته گاستن بوتول، «مارکس [با کاربرد] اصطلاح «ارتش ذخیره کار [صنعتی]»، نیازی را که رژیم سرمایه‌داری به وجود مازادی دایمی از کارگران بیکار دارد خلاصه می‌کند. این بخش از نیروی کار که دائماً در دسترس کارفرما و کم و بیش گرسنه هم هست، تهدیدی است که همواره در کمین کلیه کارگران است تا مجبورشان کند که از توقعات خود بکاهند و به حداقل دستمزد راضی باشند...»^(۲۱)

«ارتش ذخیره صنعتی، در دوران رکود و رونق متوسط، بر لشکر فعال کار (کارگران شاغل) فشار وارد می‌آورد و در دوران اضافه تولید و رونق ناگهانی، دعاوی او را مهار می‌کند. بنابراین «مازاد نسبی جمعیت»، محوری است که قانون عرضه و تقاضای کار بر حول آن می‌گردد...»

تازه‌واردان ارتش ذخیره، در نخستین وهله، کسانی هستند که ماشین جایگزین آنها شده است. «خواه این [جایگزینی] به شکل کاملاً عیان، اخراج کارگرانی که از قبل در استخدام بوده‌اند، صورت پذیرد و یا به شکل کمتر واضح ولیکن کاملاً حقیقی دشوار شدن جذب بیشتر جمعیت کاری (افراد آماده برای کار) از مجاری معمول درآید»^(۲۲)

اینکه مارکس، تمایل به استفاده از «ماشین‌آلات کاراندوز»^(۲۳) Labour-Saving Machinery را واکنش کم و بیش مستقیم سرمایه‌داران در برابر گرایش صعودی دستمزدها می‌دانست، بروشنی از این استدلال او در کتاب «سرمایه» آشکار است:

«در بین سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۹، در نواحی کشاورزی انگلستان، افزایشی در

دستمزدها رخ داد... این [افزایش]، در نتیجه مهاجرت غیرعادی مازاد جمعیت کشاورز [پدید آمد که خود] معلول تقاضای [ناشی از] جنگ، توسعه چشمگیر راه‌آهن و کارخانه‌ها و معادن و جزاینها بود... [چندی نگذشت که] همه جا فریاد ملاکان بلند شد و «لندن اکنون میست» در اشاره به این مزدهای بخور و نمیر، خیلی جدی از «پیشرفت عمومی و اساسی» (افزایش عمده دستمزدها) لاف می‌زد حال ملاکان چه کردند؟ آیا صبر کردند تا همان طور که [یک] ذهن اقتصادی جزم‌گرا توصیف می‌کند، کارگران به یمن این مزد شاهوار چنان افزایش یابند و تکثیر کنند که دستمزدشان باز سقوط کند؟ (۲۴) [نه!] اینان ماشین‌های بیشتری [را] به خدمت گرفتند و در آنی، کارگران، به اندازه‌ای که برای ملاکان دلخواه بود، زاید شدند. اینک در کشاورزی، «سرمایه بیشتری» و با شکل حاصل‌بخش‌تری نهفته بود تا سابق. با این [مقدمات]، تقاضا [برای] کار نه تنها «نسبتاً» بلکه «مطلقاً» [هم] تنزل کرد» (۲۵)

با توجه به توضیحات یاد شده، اکنون می‌توان نظر مارکس را در مورد نقش و عملکرد «ارتش ذخیره صنعتی» به شرح زیر خلاصه کرد:

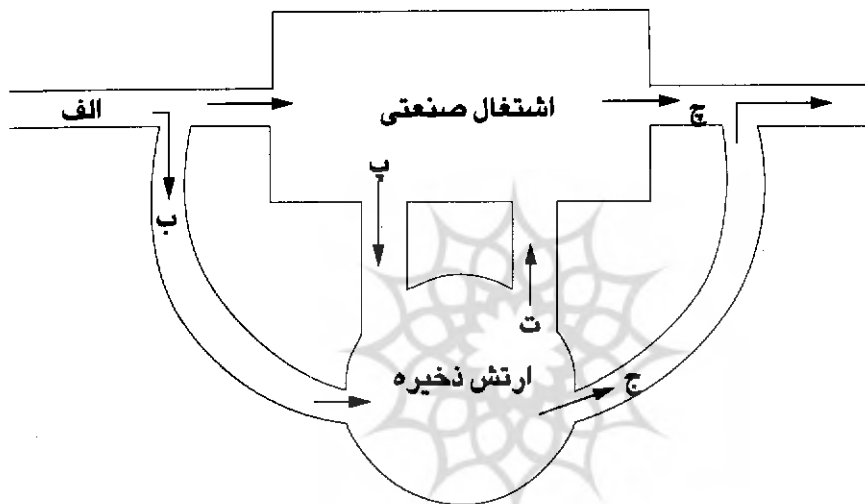
نظام سرمایه‌داری، به وجود یک ذخیره دایمی نیروی انسانی بیکار نیازمند است. این ذخیره - و یا به تعبیر مارکس «ارتش احتیاطی صنعتی» - عهده‌دار دو نقش یا وظیفه عمده است:

یک - تأمین‌کننده نیروی انسانی برای مواقع ضرورت، بویژه برای دورانهای گسترش عظیم تولیدی و رونق اقتصادی، (مخصوصاً با توجه به آسیب‌پذیری بسیار شدید کارگران و کوتاهی طول عمر متوسط آنها در آن زمان).

دو - استفاده از این نیرو به عنوان یک اهرم فشار جهت تقلیل دستمزدها و یا لاقط مهار کردن توقعات و درخواستهای کارگران برای افزایش آنها.

این ارتش ذخیره، در ضمن ایفای نقش‌های دوگانه مذکور، منبع و منشأ دایمی افزایش جمعیت نیز هست از این رو، می‌توان گفت که مشکل فزونی جمعیت - در واقع امر - از لوازم و تبعات نظام سرمایه‌داری است و برای مقابله با آن هم باید، به جای مواجهه با «معلول»، درصدد رفع «علت» - طرد سرمایه‌داری - برآمد.

نمودار ۱. نمایش ارتش ذخیره کار (صنعتی) (۲۶)



- الف. کارگران جدید جویای کار.
 ب. کارگران جدیدی که موفق به یافتن کار نشده‌اند.
 پ. کارگرانی که جایشان اشغال شده است.
 ت. بیکارانی که به دلیل نیاز، دوباره به کار دعوت می‌شوند.
 ج. کارگرانی که از یافتن کار مأیوس و به بازنشستگان ملحق می‌گردند.
 چ. کارگرانی که سنین خدمت خود را طی کرده‌اند و به‌طور عادی بازنشسته می‌شوند.

در نمودار بالا، مستطیل بزرگ، معرّف انبوه عظیم کارگرانی است که در اشتغال صنعتی قرار دارند یا به عبارت دیگر هم‌اکنون شاغلند. این مخزن، از یک سو، به‌وسیله موج کارگران تازه‌ای که برای نخستین بار در صنعت سرمایه‌داری جویای کارند (الف) و از سوی دیگر، به‌توسط بیکاران مستقر در مخزن ارتش ذخیره که - در صورت ضرورت - به اشتغال دعوت می‌شوند، (ت) تغذیه می‌گردد.
 ترک‌کنندگان اشتغال صنعتی مرکّب از دو گروهند:

- کارگران بازنشسته‌ای که دوران بارآوری خود را به پایان رسانده‌اند. (ج)
- آنهایی که جایشان در صنعت اشغال شده است (پ) و از این رو، به مخزن ارتش ذخیره داخل می‌شوند.
- برای کامل شدن نمودار، دو مسیر دیگر را نیز، باید در نظر گرفت:
- کارگران تازه‌ای که بعد از ناکامی در کاریابی، بلافاصله به خیل ارتش ذخیره می‌پیوندند. (ب)
- کسانی که پس از مدتی بیکاری، از یافتن کار نومید و به مسیر کارگران بازنشسته ملحق می‌شوند. (ج) (۲۷)

یادداشتها و مآخذ:

۱. مآخذ: مالتوس و دو مارکس، اثر آلفرد سووی، ترجمه ابراهیم صدقیانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، صفحه ۵۶.
 ۲. تعبیر «فلسفه طبیعی فقر» (و نیز مفهوم متضاد آن «فلسفه اجتماعی فقر») را نخستین بار در محضر استاد گرانمایه شادروان دکتر حسین پیرنیا شنیدم.
 ۳. دوتز، روبرت، ب، کتابهایی که دنیا را تغییر دادند، مقاله «نان‌خورهای بیشمار» زیر نظر سیروس پرهام، تهران، انتشارات ابن‌سینا، چاپ سوم، ۱۳۵۲، صفحات ۷۹-۸۰.
 ۴. سیسموندی S. D. Sismondi، نیز، نظیر مارکس، مشکل فزونی جمعیت را اساساً پدیده‌ای اجتماعی تلقی می‌کند و علت و ریشه اصلی آن را نه در غریزه نیرومند تولید مثل که در جدایی مالکیت از کار که از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است، جستجو می‌نماید:
- چه کسی و یا چه عاملی «کارگر فقیر را زیر زجر مرگ از گرسنگی و در اضطراب تسلیم به چنین شرایط گرانبار و هر روز بیشتر گرانبار قرار داده است؟ این فقط جدایی مالکیت و کار است. اگر کارگر، مانند روزگاران پیشین، پیشه‌وری مستقل بود، می‌توانست درآمد خود را پیش‌بینی کند و به نسبت آن، عده اولاد خویش را محدود سازد، زیرا جمعیت همواره به نسبت عایدات تنظیم می‌یابد. امروزه، درآمد کارگر محروم از مالکیت منحصر به مزدی است که از سرمایه‌دار دریافت می‌نماید. در نتیجه، بر اثر جهل و بی‌خبری از تقاضای آینده کار و تقاضای محصولاتی که مورد نیاز خواهد بود، موجهی برای به کار بردن حس پیش‌بینی او باقی نمی‌ماند.
- بنابر آنچه گفته شد، سیسموندی، کاهش یا افزایش جمعیت را، در واقع امر، تابع مستقیم میزان تقاضا برای کارگر، که طبعاً بسته به نظر کارفرماست، می‌داند: (برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به: تاریخ عقاید اقتصادی، تألیف: شارل ژید و شارل ریست، ترجمه دکتر کریم سنجابی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹).
۵. پیتز، آندره، مارکس و مارکسیسم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائیان، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۴، صفحه ۱۰۴.
 ۶. همان مآخذ، صفحات ۵۷ تا ۶۱.
 ۷. آنچه گفته شد، دقیقاً با تعریف کلاسیک ارزش اضافی Plus Value به شرح زیر مطابقت دارد:

- «ارزش اضافی عبارت است از تفاضل ارزش ایجاد شده توسط کارگر و عایدی او از این ارزش تولید شده».
- بنابر این تعریف «ارزش اضافی» را باید از ارزش افزوده Value-added - به مفهوم تفاوت ارزش یک محصول با ارزش مواد اولیه مصروف برای تولید آن - مثلاً تفاوت قیمت آرد با گندم - متمایز کرد.
۸. پورهامیون، شادروان دکتر علی اصغر، اقتصاد، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۴۴.
۹. این قانون که در آثار و متون اقتصادی فارسی غالباً از آن به عنوان «قانون مفرغ دستمزدها» (به فرانسه: La Loi d'airain des Salaires و به انگلیسی: Iron (or Brozen) Law of wages و نیز «قانون حداقل معیشت دستمزدها» Law of Wages Subsistence تعبیر شده، مدعی آن است که در نظام سرمایه داری، سطح دستمزدها علی‌الاصول پیرامون حداقل معیشت کارگران تعیین می‌گردد.
- قانون مزبور گرچه منسوب به «فردیناند لاسال» (از سوسیالیست‌های انقلابی آلمان متوفی در ۱۸۶۴ میلادی) است ولی در واقع امر، نخست، توسط فیزیوکراتها مطرح شده است. این عبارت بسیار صریح و بی‌رحمانه تورگو - وزیر دارایی لویی شانزدهم و از پیشوایان مکتب فیزیوکراسی - را همه به یاد دارند که:
- «در هر نوع کار، سرانجام می‌بایست چنان شود و در واقع نیز چنان خواهد شد که مزد کارگر به مبلغی محدود گردد که برای تدارک خوراکش ضروری است».
- بعدها، مالتوس اظهارنظر مشابهی را ارائه نمود و به ارتباط این مسأله با تعداد کارگران هم توجه و اشاره کرد:
- «بنابر قوانینی که حاکم بر جمعیت است و نفوس بر طبق آن افزایش می‌یابد، پایین‌ترین مزدها هرگز خیلی بالاتر از میزانی که طبیعت و عادت برای حفظ و نگهداری کارگران لازم می‌داند، برقرار نخواهد شد».
- و ریکاردو با صراحت و قاطعیتی بیشتر اظهار داشت:
- «قیمت طبیعی کار، قیمتی است که به‌طور کلی برای کارگران، وسیله زندگی و بقای نوع آنها را بدون افزایش و کاهش تأمین می‌نماید».
- ذکر قید «بدون افزایش یا کاهش» در گفته ریکاردو ظاهراً مبین آن است که اگر در خانواده‌های کارگری، تعداد فرزندان زیادتر از میزانی باشد که برای جانشینی پدران و مادران لازم است، مزد از سطح نرخ طبیعی هم پایین‌تر خواهد رفت تا آن که بر اثر افزایش مرگ و میر، تعادل، دیگر بار اعاده شود و برعکس...
- و سرانجام، مارکس «قانون مفرغ» (آهنین) دستمزدها را چنین توضیح می‌داد:
- «مطابق قانون مفرغ که در شرایط کنونی، حاکم بر تعیین دستمزدهاست، دستمزد هر کارگر لزوماً به‌میزانی که در چهارچوب آداب و سنن هر جامعه برای تأمین حداقل معیشت و بقا و تجدید نسل او ضروری است - و نه بیشتر - تقلیل می‌یابد و در آن حد تثبیت می‌شود...».
- قانون مفرغ (آهنین) دستمزدها، سالیانی دراز به‌عنوان اصلی مسلم و متعارف، مؤثرترین وسیله معارضه و محاجه در برابر کلیه کسانی بود که به غیر انسانی و غیرعادلانه بودن شرایط زندگی کارگران در آن ایام - بویژه در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم - معترض و خواستار بهبود وضع آنان بودند زیرا این قانون، متضمن این پیام روشن و صریح بود که «برای اصلاح و بهبود وضع کارگر، هیچ وسیله دیگری جز آنکه خود او بار عایله خویش را سبک سازد و اولاد خود را کم کند وجود ندارد».
- بعدها، صاحب‌نظران مکاتب مختلف سوسیالیسم - بویژه فردیناند لاسال و مارکس - این قانون را دستاویز بسیار مناسبی برای حمله و تهاجم به نظام سرمایه‌داری یافتند و اعلام داشتند که قانون مذکور قانون طبیعت نیست بلکه حاصل و نتیجه نظام سرمایه‌داری و در عین حال، گویاترین سند محکومیت آن است. (برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به تاریخ عقاید اقتصادی، تألیف: شارل زید و شارل ریست، پیشین، جلد اول، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹).
۱۰. مارکس کوشیده است پیدایش بحران‌های اضافه تولید Over-production Crises را در نظام سرمایه‌داری نیز

با نظریه ارزش اضافی توجیه کند. بنا به استدلال او، مجموع قدرت خریدی که توسط کارفرما به صورت مزد در اختیار طبقه کارگر - یعنی طبقه اصلی مصرف‌کننده و طبقه‌ای که تمایل به مصرف در آن بسیار زیاد است - قرار می‌گیرد، بمراتب، کمتر از ارزش کل محصولاتی است که توسط همین کارگران تولید شده است. (زیرا چنانکه گفتیم بخشی از نمره فعالیت و دسترنج کارگران به وسیله کارفرمایان تصاحب می‌شود). بدین ترتیب، میزان عرضه کل بر مقدار تقاضای کل پیشی می‌گیرد و بحران‌های اضافه تولید به صورت رکود و بیکاری بر جامعه حکمفرما می‌شود.

شایان ذکر است که این نکته قبلاً مورد توجه مالتوس نیز قرار گرفته بود. بنا به استدلال وی: «دستمزد کارگران که تنها بخشی از قیمت - و یا هزینه تولید - کالاها را تشکیل می‌دهد حتی اگر کاملاً هم به مصرف اختصاص یابد، برای خرید کلیه کالاها و خدمات عرضه شده به بازار، کفایت نمی‌کند. سرمایه‌داران نیز، که شمارشان اندک است، هرگز نمی‌توانند درآمد هنگفتی را که نصیبشان می‌گردد به مصرف برسانند. بنابراین، احتمال بسیار می‌رود که بخشی از کالاها و خدمات تولید شده، بدون خریدار بماند و از آنجا که «هر گاه تولید به میزان قابل توجهی افزون بر مصرف باشد، انگیزه انباشت و تولید، به دلیل کمبود تقاضای مؤثر... از میان می‌رود» بروز رکود گسترده و کاهش تولید اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به: پول و تورم، نوشته: فرخ قبادی و دکتر فریبرز رئیس‌دانا، انتشارات پیشبرد، ۱۳۶۸، ص ۲۵۷).

۱۱ و ۱۲. مارکس و مارکسیسم، پیشین، صفحات ۶۲ و ۶۳.

۱۳ و ۱۴. همان مأخذ صفحه ۶۲.

۱۵. سوئیزی، بل، نظریه تکامل سرمایه‌داری، ترجمه: حیدر ماسالی، انتشارات تکاپو و دامون، ۱۳۵۸، صفحات ۹۴ و ۱۰۸.

۱۶. هر کارفرما به‌طور جداگانه تلاش خواهد کرد تا با افزایش پمارآوری کار کارگران خود از طریق پیشرفتهای فنی محصولاتی به قیمت ارزان‌تر تولید کند.

بدین ترتیب، یک ارزش اضافی فوق‌العاده یا سودافزودگی نصیب او خواهد شد و با این عمل وی «بتدریج دیگران را وادار می‌کند که به این شیوه تولید ارزان‌تر روی آورند ضمن اینکه مقدار کار ضروری از لحاظ اجتماعی را کاهش می‌دهد».

بدین ترتیب، مارکس با یک برگشت حیرت‌انگیز و برخلاف نظریه اول خویش، دوباره به این داده تجربی می‌رسد که پیشرفت فنی برای واحدهای اقتصادی مجهزتر، منبع «سود افزودگی» است. (مأخذ: مارکس و مارکسیسم، پیشین، صفحه ۶۶).

۱۷. همان مأخذ صفحه ۷۵.

۱۸. «نتیجه قانون تنزل نسبی سرمایه متغیر و مطابق آن کاهش تقاضای نسبی کار، پیدایش یک «جمعیت افزودگی» (فزونی جمعیت) نسبی است؛ اما این جمعیت افزودگی را نسبی می‌نامیم زیرا ناشی از افزایش مثبت جمعیت کارگری که از حدود ثروت در حال تراکم تجاوز کند نیست بلکه برعکس ناشی از افزایش شتابان سرمایه اجتماعی است که این سرمایه را قادر می‌سازد که از قسمت قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار انسانی خود صرف‌نظر کند. طبقه مزدبگیر با تولید انباشتگی و به هر اندازه که در این کار توفیق یابد، خود وسایل بازنشستگی یا دگردیسی خویش را به صورت جمعیت افزودگی نسبی فراهم می‌آورد. این است قانون جمعیت که مشخصه عصر سرمایه‌داری و مطابق است با شیوه تولیدی خاص آن» (مأخذ: سرمایه، جلد یکم، به نقل از مارکس و مارکسیسم، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳).

۱۹. مارکس و مارکسیسم، پیشین.

۲۰. برای توضیحات تفصیلی در مورد «سپاه ذخیره صنعتی» رجوع کنید به ترجمه فارسی «سرمایه» ترجمه ایرج اسکندری، جلد اول، صفحات ۵۶۳ تا ۵۸۶.

۲۱. بوتول، کاستن، اضافه جمعیت، ترجمه: حسن پویان، انتشارات چاپخش، صفحه ۳۱۷.
۲۲. نظریه تکامل سرمایه‌داری، پیشین، صفحه ۱۰۲.
۲۳. منظور ماشین‌آلاتی است که به‌طور نسبی، نیاز کمتری به نیروی انسانی دارند.
۲۴. اشاره‌ایست به نظریات کلاسیک‌ها مبنی بر اینکه افزایش دستمزدها، مشوق تکثیر کارگران می‌گردد که این امر، به نوبه خود، به ازدیاد عرضه کار و در نتیجه به کاهش بهای آن - تقلیل دستمزدها - منجر می‌شود.
۲۵. مأخذ: سرمایه (به نقل از نظریه تکامل سرمایه‌داری، پیشین، صفحه ۱۲۰).
۲۶. اقتباس از: نظریه تکامل سرمایه‌داری، پیشین، صفحه ۱۰۵.
۲۷. همان مأخذ صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی